هوالعلیم

لزوم تعقل در مکتب اولیاء خدا

شرح حدیث عنوان بصری ـ احتیاج سلوک به توفیق الهی ـ جلسه ۱۴۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد
وعلی آله الطّیّبین الطّاهرین و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

امام صادق علیه السّلام بعد از بیان مطالبی که به‌طور عموم و کلی، راجع به حرکت انسان به سوی عالم تجرّد فرمودند و دیگر مطلب را تمام کردند.

به نظر بنده مطالبی را که حضرت تا اینجا، راجع به کیفیت امور شخصی و تربیت و تزکیه نفس و مسائل اجتماعی و مسائل خانوادگی با آن بیانی که خدمت رفقا عرض شد که البته بیان موجزی بود با این تفاصیلش در عین حال و ان‌شاءاللَه با یک بیان اوسع و توضیح بیشتر اگر توفیق الهی رفیق طریق گردد در نوشتجات و مکتوبات خواهد آمد با این کیفیت، به نظر بنده دیگر امام علیه السّلام جایی را باقی نگذاشتند و مسئله را تمام کردند و برای کسی که بخواهد مسیر الی اللَه و طریق عبور از عالم کثرات به عالم تجرّد و عالم تقرّب و اطمینان را طی کند کفایت می‌کند. مگر اینکه کسی بخواهد پشت گوش بیندازد و غمض‌عین بکند و بخواهد از مطالب به یک نحوی ردّ بشود که راجع به این مسئله یک صحبتی مقدمتاً برای ورود در عبارات دیگر دارم که خدمت رفقا عرض خواهم کرد. و الا برای کسی که بخواهد نسبت به راه و ارتباطش با افراد و کیفیت نگرشش به مسائل و تصحیح ذهنیت و تصحیح نفس و تصحیح آثار خود و خصائص نفسانی خود و صفات نفسانی خود بخواهد قدمی بردارد، حضرت نسبت به این مطلب دیگر جایی برای سؤال و پرسش باقی نگذاشتند.

درعین‌حال «عنوان بصری» یک قدری بیشتر اصرار می‌کند، یک توضیح بیشتری راجع به کارهای شخصی می‌خواهد، یک نوع رهنمود عملی نسبت به امور روزمره و دستور تربیتی عملی می‌خواهد که آنها را به کار ببندد. امام صادق علیه السّلام یک دستورات سازنده و محوری واقعاً محوری و به تعبیر خودشان وصیت من برای مریدین سلوک الی اللَه یعنی امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: هذه وصیتی؛ این وصیت من است. امام وصیت می‌کند می‌گوید وصیت من برای کسانی که می‌خواهند راه خدا را بروند، این نُه مطلبی است که ان‌شاءاللَه برای رفقا به خواست خدا توضیح خواهیم داد. یعنی این یک وصیت امام صادق علیه السّلام است که انسان چطور در به کار بستن اینها بتواند آن مطالب کلیه گذشته و آن حقایق عالیه گذشته را در ذهن و در نفس خود تثبیت کند و ملکه کند و به مقام درآورد، آن را از حال به مقام، ارتقاء ببخشد.

لذا به امام صادق علیه‌السّلام عرض می‌کند: اوصنی؛ یک توصیه‌ای به من بکنید راجع به این مطالبی را که بیان کردید، علاوه بر آنها یک توصیه‌ای بکنید، یک مطلب دیگری اگر به ذهن می‌رسد که جا افتاده مثلًا،

بفرمایید. حالا ما بخواهیم به این کیفیت می‌گوییم خدا رحمت کند، واقعاً ما چه بزرگانی داشتیم که وقتی یاد آنها و خطور آنها برای انسان حاصل می‌شود اصلًا یک ابتهاج درونی برای انسان پیش می‌آید.

مرحوم آسید احمد کربلایی از علماء و فقهای بزرگ و عالی‌مقام و عُرفای نمره یک اسلام، نمره یک، یکی مرحوم آسید احمد کربلایی بود. من از این حُریت آسید احمد خیلی خوشم می‌آید، آن‌قدر آدم حُری بود، آزاد بود. در صحبت‌هایش هم این قضیه کاملًا به چشم می‌خورد، به نظر می‌آمد. مرحوم آخوند ملاحسین‌قلی استادش بود بسیار اهل رعایت. ولی مرحوم آقا سید احمد یک مقداری حُرّ بود، در صحبت کردن، در پاسخ دادن، در جواب دادن، بعضی وقت‌ها هم باید این‌جور بود، گاهی اوقات البته. خیلی با تعارف انسان مطلب را بگذراند مثل این است که طرف نمی‌فهمد. خوب حالی‌اش نمی‌شود. یک کسی از ارادتمندان ایشان که خود او هم از علماء بود و در یکی از شهرستان‌ها، برای ایشان یک نامه‌ای می‌نوشته و طلب دستور و برنامه سلوکی می‌کرده و ایشان توضیحاتی می‌دادند، ظاهراً دو سه‌تا نامه هم نوشته‌اند.

مرحوم آسید احمد نیازی به این حرف‌ها ندارند، آنها از طرز نامه می‌فهمند که طرف «تو نامه نانوشته خوانی» احتیاجی به خواندن و اینها ندارد. اولیای خدا به قول مرحوم آقا به من می‌فرمودند: بین اولیای خدا و بین شاگرد یک خط مثلث حاکم است، یک گوشه‌ای این خط مثلث استاد و ولی خدا است، در رأس آن خط مثلث خدا قرار دارد و در زاویه دیگر هم آن شاگرد قرار دارد. هر خطوری که کند از این خط به استاد منتقل خواهد شد و هر کاری آنجام بدهد این زاویه را طی خواهد کرد و به قلب استاد خواهد رسید. لذا آنها احتیاجی به خواندن نامه ندارند. بارها ایشان می‌فرمودند چه کسی می‌خواهد مطلب را از من مخفی کند. به یکی می‌فرمودند تو در ارتباط با خودت برو تصمیم بگیر، و الّا در شرق عالم باشی من در غرب عالم، برای من فرق نمی‌کند، حالا خودت برو ببین کجا باید زندگی کنی، کجا به صلاحت است، کجا می‌توانی دوام بیاوری، کجا برای تو اصلح است. از نظر من فرق نمی‌کند در همسایگی من باشی یا در کره ماه باشی. عبارت ایشان بود در کره ماه باشی یا در بغل ما باشی تفاوتی ندارد. چون ارتباط، ارتباط ملکوت است نه ارتباط مُلک، و ملکوت هم که مکان برنمی دارد و از حیطه مکان و زمان خارج است.

یک دفعه یادم هست در کربلا بودیم در همان سفری که من حدود هفده سالم بود، برگشته بودیم از مکه معظمه و حج، به اتّفاق مرحوم والد و اخوی بزرگ‌تر، در خدمت آقای حدّاد. یکی از دوستان و ارادتمندان آقای حدّاد نامه‌ای برای ایشان می‌فرستد و طلب دستگیری می‌کند. ایشان هم نامه را همان‌طور که دربسته بود گذاشته بودند آن بالا. ما به نجف مشرف شده بودیم و سه چهار روز هم در نجف بودیم. وقتی‌که به کربلا مراجعت کردیم مرحوم آقای حدّاد به مرحوم والد فرمودند یک نامه‌ای فلان کس فرستاده این نامه را شما باز کنید بخوانید ببینید چیست. ایشان نامه را باز کردند و خواندند، تعبیر ایشان این بود: مجاز است، مجاز است

آقا. حالا آن نامه نامه‌ای بود وقتی‌که من بعد از فوت مرحوم والد که در یک جلسه‌ای با آن شخص برخورد کردم آن شخص همان نویسنده نامه که الان هم در قید حیات است و از بستگان است، اطلاع نداشت که من خبر دارم از محتوای این نامه البته ما هم خبر نداشتیم فقط همین عبارت مرحوم آقا را شنیدیم که گفتند که مجاز گفته آقا، مجاز ایشان داشت از این نامه‌ای که برای مرحوم آقای حدّاد فرستاده بود توضیح می‌داد که‌بله، ما در همان سنوات ما یک نامه دستگیری برای ایشان نوشتیم و یک همچنین مطالبی را نوشتیم و چقدر ایشان عنایت فرمودند و لطف کردند و چه کردند. حالا من به ایشان نگفتم این نامه‌ات را، آقای حدّاد دادند به پدر ما و این نامه را خواند. آخرش گفتند سر تا پاش یک غاز هم قیمت ندارد! مجاز نوشته، ساکت بودیم و می‌خندیدیم و تبسّم می‌کردیم، مثل خیلی اوقات دیگر.

حالا در آن نامه چی نوشته بود؟ دستگیری کنید، فلان کنید، چکار کنید، اینها می‌دانند. آنها نیازی به نوشتن ندارند. حالا آن نامه را اگر به یک عالمی نشان بدهید می‌بینید این دارد سرش را می‌زند، سرش را هم می‌بُرد، خودش را هم جلوی تو قربانی می‌کند. ولی خیلی فرق است. لذا می‌گویند که باید به دنبال هر کسی نرفت. همین نامه‌ها بود که چه مسائلی را بوجود آورد در اسلام، همین نامه‌ها بود که چه اختلاف‌هایی را در اسلام بوجود آورد، همین دروغ‌ها بود. بنده خدا تقصیری هم ندارد، نمی‌داند می‌گوید فدایت بشوم قربانت بگردم هر چه بفرمایید، امر حضرت عالی مطاع است. این بادمجان دورقابچین‌های سلاطین را دیدید؟ پادشاه‌ها و چه حرف‌ها، چه مسائل، چه چیزها. حالا دو زار هم برایش ارزش قائل نیستند.

ولی ولی خدا تا نگاه به بسم اللَه‌اش می‌کند می‌فهمد کلک است نه اینکه بخواند. بسم اللَه که از روی حقیقت نوشته شده یک تَلألؤ دارد، آن بسم اللَه که با حُقه‌بازی نوشته شده است یک ظلمت دارد. هر دو بسم اللَه، هر دو را هم نمی‌شود دست زد، عجیب اینجاست. آن بسم اللَه که از روی حقیقت است یک نور دارد، آن شخصی که با این نور سنخیت دارد می‌فهمد. اگر به من نشان بدهند نه، بسم اللَه آن، ممکن است قشنگ‌تر هم باشد خطش قشنگ‌تر باشد ولی نور ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: این قرآن‌ها را با تیر بزنید چون این قرآن‌ها دیگر نور ندارند. همین قرآنی که اگر شما ببینید یک کاغذش افتاده روی زمین واجب است که بردارید و ببوسید و سر جایش بگذارید یا در نهر آب بیندازید. همین قرآن وقتی در مقابل علی قرار می‌گیرد باید با تیر زد و سوراخ سوراخش کرد و نابودش کرد؛ چون این قرآن، قرآنِ باطل است. این دیگر فقط شده جوهر، شده مرکب، فقط شده چاپ، فقط شده کاغذ، فقط شده پوست چرم و اینها، دیگر قرآن نیست. آن قرآنی نور دارد که از دهان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دربیاید، آن قرآنی نور دارد که از دهان امام حسن علیه السّلام دربیاید، آن قرآنی نور دارد که از دهان امام حسین علیه السّلام دربیاید و الّا در روز عاشورا آن کسانی که به جنگ پسر پیغمبر آمدند آنها هم قرآن

می‌خواندند، می‌خواندند. ولی آن قرآن، قرآن یزید بود، نه قرآنی که بر پیغمبر نازل شده بود، آن قرآن بر یزید نازل شده بود، آن قرآن، قرآنی بود که بر عمر سعد نازل شده بود.

این مطالبی که می‌گویم دقیق است‌ها، بزنگاه مسایل در این نکات قرار دارد، دیگر خیلی از مطالب ناگفته می‌گذریم رفقا روی آن فکر می‌کنند.

آن قرآن بر عمر سعد نازل شده نه بر مردم، آن قرآن بر یزید، آن قرآن بر ابن زیاد، آن قرآن بر ابوبکر، بر عمر، بر عثمان، بر عبدالملک مروان، بر مأمون، بر هارون، اینها قرآن‌شان همه یکی است. قرآن اهل بیت آن‌قرآنی است که انسان را به ولایت دعوت کند نه از ولایت دور کند. پشیزی ارزش ندارد، پشیزی فایده ندارد. آن قرآنی که انسان را به امیرالمؤمنین علیه السّلام نزدیک کند آن قرآن قرآنی است که نور دارد، بسم اللّه‌اش نور دارد، الحمداش نور دارد، سوره بقره‌اش نور دارد، تمام اینها نور دارد و این انوار ساطعه از این آیات می‌آید و قلب را به همان مبدأیی حرکت می‌دهد که قرآن از آنجا آمده، این می‌گیرد به آنجا می‌کشاند.

آن قرآنی که بر عمر و ابوبکر نازل شده خوانده می‌شود و افراد وقتی‌که این قرآن را می‌شنوند به ابوبکر و عمر گرایش پیدا می‌کنند. الان بروید ببینید، قرآن می‌خوانند ولی قلب چون به سمت ابوبکر و عمر است دل می‌رود به آن سمت. یک آیه است، خیلی عجیب است‌ها! یک آیه دو کار مختلف را انجام می‌دهد یکی‌اش انسان را می‌برد به سمت نور، و یکی می‌برد به سمت ظلمت، یکی می‌برد به سمت ولایت، یکی می‌برد به سمت کثرت، یکی می‌برد به عالم بهاء و بهجت یکی به عالم ظلمات. یک جمله، یک سوره. اینجاست که انسان باید وقتی‌که قرآن می‌خواند متوجه این باشد که خدایا این قرآن را آن‌طور که ولیت امام عصر عجل اللّه فرجه که متولی این قرآن و نازل کننده این معانی از عالم مبدأ و عالم وحدت به عالم کثرت است ما را به همان طریق و به همان سمت حرکت بدهد. آن‌وقت می‌بینید حرکت داد، آن‌وقت می‌بینید یک معانی به نظرت رسیده که قبلًا نرسیده، این قرآنی که دارید می‌خوانید یک معانی دیگری می‌آید، از کجا دارد می‌آید؟ از قلب امام زمان علیه السّلام می‌آید. وقتی انسان خود را می‌سپرد به ولایت، ولایت آن‌طور که همین معانی البته برحسب استعدادات و ظروف و مراتب وجودی و سعه وجودی هر کس به همان کیفیت می‌آید و حرکت می‌دهد و معانی را به ذهن می‌سپرد. وقتی‌که معانی آمد فوری باید بگیریدش، نگذارید برود. این معنا بنظر آمد بروید دنبالش که حالا راجع به این قضیه هم صحبت خواهم کرد.

این نامه می‌شود نامه مجاز، طلب دستگیری شده ولی مجاز است. عبارت دیگر ایشان این بود که: با شوخی نامه نوشته شده؛ یعنی حقیقت در آن نیست، خواست در آن نیست، طلب در آن نیست. عنایت بفرمایید دست ما را هم بگیرید، لطف بفرمایید ... آن هم می‌گوید: چشم بنشین، باشد صبر کنید، بنده یک وقتی استخاره بگیرم ببینم خوب می‌آید یا نه. دست شما را بگیرم، عنایت بفرمایید، لطف بفرمایید ما را تنها نگذارید، آن هم

می‌گوید: چشم ما هم تنهایت نمی‌گذاریم!

نظیر یک همچنین نامه‌ای را یکی از شاگردان مرحوم آسید احمد کربلایی نوشته بود برای ایشان و در آخر نوشته بود راجع به فلان مسئله هم اگر توضیح بدهید که مطالب دیگر دسته‌بندی و تمام بشود و دیگر در طبقات خودش قرار بگیرد! به قول شماها در همان فایل‌های خودش قرار بگیرد این خیلی جای خودش را پیدا می‌کند. مرحوم آسید هم وقتی‌که این نامه را مطالعه کردند یک جوابی نوشتند و در آخر یک عبارتی دارند از آن عبارت‌ها! گفتند که البته عین عبارت در ذهنم نیست ولی مضمونش این است بنده نمی‌دانم بر حماقت خود این‌قدر تأسف بخورم یا بر ذکاوت و تیزی و تیزهوشی شما که بنده را آنچنان خَر یافتید که‌خواستید با تتمیم مطالب مطرح شده دیگر جای خالی نماند و همه در جای خودش قرار بگیرد. جان من! این مطالب با گفتن درست نمی‌شود، پس در این پندار بمانید، در این پندار بمانید که حالا ما بنشینیم و برای شما نامه بدهیم و مطالب را یکی یکی دسته‌بندی برای شما در جای خود بیان کنیم تا اینکه یک چیز شسته، رُفته، خوب، قشنگ آماده ... نه آقاجان ما وقت این کارها را نداریم شما در این پندار بمانید، بهتر است که شما به همان دسته‌بندی کردن مطالب بپردازید تا به عمل کردن مسائل!

این عبارتی که الان «عنوان» دارد مطرح می‌کند به امام علیه السّلام، عرض می‌کند که: اوصنی یابن رسول اللَه؛ به من وصیتی کنید. یعنی یک وصیت عملی. ما از یک دیدگاه که تذکری است نسبت به مسئله، ما مسئله را بررسی می‌کنیم و بعد به مطلب خود «عنوان» می‌پردازیم. باز هم خدا خیرش بده که آمد به امام صادق علیه‌السّلام عرض کرد اوصنی تا اینکه این مطالب به ما برسد. و بسیار مطالب عجیبی است که ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد.

ولی یک مطلبی که باید در اینجا قبل از وارد شدن در مطلب خدمت رفقا عرض کنم این است که: ما تصورمان این است که حقایق و مسائلی که گفته می‌شود دو جنبه دارد:

یک مسئله‌اش جنبه عمومی است و به‌طور کلّی است و آن مطالبی است که در سطح عموم و جماعت مطرح می‌شود و مخاطبینش، مخاطبین زیادی هستند و در یک گسترشی قرار دارد، اینها در یک جایگاه قرار دارد. یک مطالب دیگری هم هست که آن مطالب خاص است. به هر کسی گفته نمی شود و به هر شخصی آن مطالب مطرح نمی‌شود، دارای یک خصوصیاتی است که باید به طور خصوصی و به طور مشخص به هر شخصی آن مطالب گفته بشود.

مطلب این‌طور نیست. مسائلی را که بزرگان فرمودند و ما هم به مُتابعت از آنها و با استخراج همان مطالب. ما که از پیش خودمان چیزی نداریم، اینکه می‌گویم پیش خودمان چیزی نداریم شکسته نفسی و یا تواضع نیست، چون بنده اهل تواضع نیستم. شما هم از من همین را می‌خواهید که آنچه را ما در طول مدت

معاشرت و مصاحبت با بزرگان به دست آوردیم آن را در اختیار رفقا قرار بدهیم، از خودمان کم و زیاد نکنیم. ان‌شاءاللَه که در ادای این امانت خداوند ما را توفیق بدهد و ما دست به ترکیب مطالب نزنیم و از خود مطالب را کم و زیاد نکنیم و به نفع خود و موقعیت و شخصیت و شئون خودمان در آنها دستبرد آنجام ندهیم. آنچه را که مورد خواست شما هست و مسئله شما هست همین است. شما که اینجا آمده‌اید برای همین آمدید، برای همین نکته آمدید، برای همین مسئله آمدید که مسائل و مطالبی را که بزرگان فرمودند. بعضی از آنها در کتاب‌ها هست خودتان مطالعه می‌کنید، در صحبت‌ها هست می‌شنوید و بعضی از آنها حتی احتیاج به توضیح دارد آنچه که در کتاب‌ها هست یا در صحبت‌ها مطلب ناگفته‌ای هست یا ممکن است مطلب دیگری باشد که در آن موقع صلاح بر افشایش نبوده و حالا من مانعی نمی‌بینم در مطرح کردن آن و خدمت رفقا عرض می‌کنم.

علی‌کل‌حال مبنا و محور مطالب بر این اساس است. مسائلی که گفته می‌شود و مسائلی که خدمت رفقا و دوستان مطرح می‌شود، باید بدانند که چیز دیگری ماورای این نیست. البته مسائلی هست که اینها از اسرار و رموز است، خیلی از اینها را خود ما هم نمی‌دانیم و اینها یک مطالبی است، یک معانی است که بر قلب فرد به واسطه اتّصال و تقرّبش به عالم تجرّد و عبورش از کثرات افاضه می‌شود و احتمال دارد که اینها از اسرار باشد و فهم این مطالب مختص خود اوست، جایز نیست که این مطالب را به سایر افراد تسرّی بدهد و طرح بعضی از این مطالب حتی ممکن است که موجب انحراف در مسیر یک فرد بشود و ممکن است تشتّت فکر و تردید در بعضی از مسائل اعتقادی یک فرد به وجود بیاورد. لذا فرمودند افشای سرّ حرام است، افشای مطالبی را که به انسان می‌رسد حرام است.

من یک وقتی در خدمت مرحوم آقا بودم. استاد ایشان مرحوم آقای حدّاد از دنیا رفته بودند و به رحمت خدا رفته بودند، یکی از دوستان ایشان که صاحب بعضی از این مسائل بود، از یکی از شهرستان‌ها به ایشان تلفن کرده بودند می‌خواست تسلیت بگوید. در ضمن تسلیت من نمی‌دانم چه بود ولی یک مرتبه دیدم ایشان متغیر شدند و خیلی با لحن تند گفتند آقا اینجا که جای این حرف‌ها نیست که دارید می‌زنید ما کُلُّ ما یعلم ان یقال؛ هر چیزی را که انسان می‌داند نباید بگوید. حالا لابد بعضی مطالبی داشت و می‌خواست بگوید که ایشان یک مرتبه قطع کردند و گفتند اینجا جای این مسایل نیست، سِر را که نمی‌شود در تلفن گفت، سِر را نمی‌شود انسان جلوی جمع بگوید، سرّ را که نمی‌شود انسان در موقعیتی بگوید که احتمال افشای او برود. لذا بزرگان نسبت به این مسئله خیلی تأمل داشتند و دقت داشتند.

اما اینکه مطالبی که مطرح می‌شود، این مطالب، اینها یک مسائل دیگری هم هست. مثلًا یک وقت یک کسی از شاگردان مرحوم آقای حدّاد نسبت به مطالبی را که مرحوم آقا در روح مجرد، بعضی‌هایش را البته راجع به مطالبی که آقای حدّاد می‌فرمودند بیان کردند؛ یکی قضیه آن مُهر بود، قضیه آن کیفیت اتحاد وجود در مظاهر

مختلف با آن اصل که ایشان ذکر کردند که اگر آن ماهیت را، صورت را بردارید، آن حقیقت واحد می‌ماند.[1] این مطالب هست لابد رفقا هم دیده‌اند ایشان به بنده ایراد داشت که مثلًا پدر شما که این مطالب را در اینجا مطرح کردند آیا نظر آقای حدّاد هم بر این قضیه بوده یا نبوده؟ چون دأب و دَیدن ایشان بر کتمان سِرّ بوده و این مطالب اسرار است. من به ایشان عرض کردم که این مطالبی را که ایشان در اینجا گفتند اینها جز اسرار نیست گرچه درکش برای خیلی‌ها مشکل است. این مطالب، مطالب تخصصی است پاسخش را با دوتا جمله فلسفی هم می‌شود داد. آنچه را که اسرار است، خاطر شما جمع، آقای حدّاد آن را نه به شما گفتند نه به من آن را به پدر ما گفتند. آن را هم که ایشان نوشتند جز اسرار است حالا شما نمی‌فهمید توضیح بده، درس بخوان، چه بکن، کار بکن تا اینکه تا حدودی متوجّه بشوی این قضیه را، نه این جز اسرار نیست. من الان برای‌شما با دو سه‌تا جمله توضیح می‌دهم شاید تا حدودی متوجه بشوی و دیگر چیزی نگفت بنده خدا.

آن مطالبی که بین مرحوم آقا و آقای حدّاد گذشته و جز مطالبی بود آنها اسراری بوده که ما اطلاع نداریم. من نمی‌دانم این مسئله را خدمت رفقا عرض کرده‌ام یا نه وقتی‌که از حج برگشتیم و مشرف شدیم به کربلا، شب که ما با اخوی بزرگترمان و با مرحوم آقا می‌خوابیدیم، آقای حدّاد می‌رفتند در یک اتاقی که دوتا پله بالاتر بود آنجا استراحت می‌کردند. یکی دو ساعت می‌گذشت ما می‌دیدیم، که اینها آمدند و مشغول صحبت کردن. حالا ما هم خواب بودیم، گاهی اوقات بیدار می‌شدیم، می‌دیدیم هنوز سه ساعت به اذان مانده، اتاق هم تاریک چراغ هم روشن نمی‌کردند که حالا ما از خواب پا شویم یا مطالبی است که ما نباید متوجه بشویم. همین‌طور در تاریکی حرف می‌زدند تا اذان صبح، نماز می‌خواندند و بعد هم موقع اذان ما را بیدار می‌کردند به اتّفاق نماز صبح را می‌خواندیم.

گاهی از اوقات ما از خواب بیدار می‌شدیم در آن اوقاتی که باید یک چیزی سرمان بشود نه حالا مثلًا پنج دقیقه، می‌دیدیم دارند صحبت می‌کنند یواش نمی‌گذاشتیم پتو هم تکان بخورد، همان‌طور ساکت می‌نشستیم تا ببینیم چه می‌گویند، یک چیزهای می‌فهمیدیم، بعضی از شب‌ها، بعد هم که قرار بود دیگر دوباره باید خوابمان می‌برد و دیگر هیچی. مسائل و مطالبی را در آن موقع من متوجه شدم و از جمله مسائلی را که فهمیدیم که من در اواخر زمان مرحوم آقا شاید سال آخر بوده یا مثلًا چند ماه مانده بود، یک دفعه از بعضی آن مطالبی را که آن شب شنیده بودم. یک دفعه ایشان فرمودند: تو این مطالب را می‌دانی؟ گفتیم آقا! قرار بود ما بیدار بشویم، این قضیه را ما بدانیم. بعد گفتم: آقا بقیه‌اش چیست؟ گفتند اگر قرار بود بقیه‌اش را بدانید بیدار می‌شدید. این مقدارش مسئله بوده که بدانید.

---

[1] روح مجرد، ص ۵۸۷

علی‌کل‌حال، آنهایی که از اسرار است کسی اطلاع ندارد، یعنی قرار نیست کسی بداند، باید هم مکتوم بماند. ولی مطلبی که هست که من در این مدتی که در خدمت رفقا و دوستان بوده‌ام خیلی روی آن تکیه می‌کرده‌ام روی سلوک عقلانی است. روی پایبندی به کلیات بدون توجه به مصادیق و مشخصات خارجیه، بدون توجه به مظاهر، فقط تکیه بر آن معانی کلیه که دأب و دَیدن مرحوم و الد رضوان اللَه علیه و طریقه مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی همدانی بر این کیفیت سلوک عقلانی بوده. حالا دیگران هم بودند، ولیکن این مسئله در مکتب آنها خیلی ملموس هست و خیلی روشن است. این است که انسان بدون توجه به مظاهر، به آن حقایق پایبند باشد. اینکه بارها اتّفاق افتاده که ما مثلًا دو ساعت صحبتی می‌کنیم برای رفقا و دوستان این مطالبی که می‌گوییم چیست؟ این مطالب نصیحت است، نحوه سلوک و سیر عملی و عِلمی است برای انسان، بعد وقتی‌که تمام می‌شود یک نفر می‌آید می‌گوید آقا یک مطلبی به ما بگویید، یک نصیحتی بکنید! پس ما این دو ساعت چکار می‌کردیم؟ زبانمان خشکید. این مسائل همان است و تفاوتی ندارد. مطلب فرق نمی‌کند، چه به طور خصوصی گفته بشود یا به طور عموم گفته بشود. این مطالب همان‌هایی است که در کتب نوشته شده است و همان‌هایی است که خود مرحوم والد می‌فرمودند: اگر کسی به این مطالب عمل بکند برای او فتح باب‌خواهد شد. حالا ما یک مطلب را می‌گوییم و افراد ترتیب اثر نمی‌دهند، آن یک مطلب دیگری است. اینکه ترتیب اثر داده نمی‌شود دیگر تقصیر صاحب خانه نیست.

آن یک مطلب دیگری است که ما باید از خداوند توفیق بخواهیم که ما را پایبند کند که نسبت به این مسائل مطیع باشیم، منقاد باشیم و به این مطالب توجه کنیم و تک‌تک ما خود را مخاطب این مطلب بدانیم، تک‌تک ما خود را فرض کنیم که الان من با یک یک آن افراد راجع به این قضیه صحبت کردم. الان این رفقا که در اینجا هستند تعدادشان چقدر است؟ فرض کنند که من نشسته‌ام و یک ساعت به خصوص وقت اختصاصی قرار داده‌ام برای اینکه با این طرف صحبت کنم، یک ساعت با او، یک ساعت با او، یک ساعت با او، حالا این یک ساعت‌ها همه جمع شده‌اند در این یک ساعت. مطلب عوض نشده، همان است. مسئله هیچ فرقی نکرده. به این مسئله می‌گویند سُلوک عقلانی؛ یعنی انسان به دنبال درک معانی کلیه برود بدون توجه به خصوصیت فردیه و مشخصات خارجیه.

در مکتب اهل بیت علیهم‌السّلام مسئله، مسئله سُلوک عقلانی است. امام زمان علیه السّلام برای ما همه‌چیز است، ما امام زمان را از دین حذف کنیم دین مساوی است با صفر، هیچ ارزشی ندارد و تبدیل به کاه خواهد شد، کاه هم تازه ارزش دارد، لای دیوار می‌گذارند، ولی هیچ ارزشی ندارد. امام علیه السّلام همه دین است و دین همه امام است، در این مسئله حرفی نیست. اما اگر امام زمان بیاید در این منبر بنشیند و یک مطلب را به ما بگوید و ما چون امام زمان است بپذیریم فایده ندارد، متوجه شدید؟ نه، ما که این مطلب را از امام زمان

می‌پذیریم چون امام زمان در ذهن ما بزرگ است و الّا همان مطلب امام زمان علیه السّلام در فلان کتاب هست. همان مطلب را ممکن است یک نفر دیگر هم بگوید، اگر بدانیم همان است، مشروط بر اینکه یقین داشته باشیم همان است مشروط بر این. امام علیه السّلام اگر بر اساس تثبیت موقعیت خود بخواهد در این دنیا گفتار خود را به ما القاء کند پس چرا غیبت کرد؟ این غیبت برای همین است. غیبت امام علیه السّلام برای این است که ما این پرده احساس و تصور و تخیل را از ذهن خود بیرون ببریم.

حقیقت ولایت، یک حقیقت کلی است. آن حقیقت کلی یا در مظاهر مختلفه به صورت افراد مختلفه در زمان‌های مختلف برای انسان تَجلی می‌کند، یا اصلًا تجلی نمی‌کند. ولایت که سر جایش است، قبل از اینکه پیغمبر بدنیا بیاید مگر ولایت ائمّه نبود؟ حتماً احتیاج بود به اینکه پیغمبر در فلان سال از حضرت آمنه سلام اللَه علیها متولد بشود؟ نه. از زمانی که خدا خدایی می‌کرد ولایت ائمه علیهم‌السّلام به صورت نزول اسماء کلیه و صفات کلیه الهی در این عالم متمشّی و جاری و ساری بود. اصل ظهور اسم کلی پروردگار مثل علیم، علم، یا اصل کلّی صفات کلی پروردگار مثل خلقت و رأفت و عطوفت و محبت و لطف و اینها، این اصل کلی نزولش به واسطه ولایت است که آن ولایت اندازه‌دهنده به آن اسماء است و الّا آن اسم کلی چطور می‌تواند در افراد نزول پیدا کند؟ اسم علیم پروردگار اگر بخواهد یک ذره‌اش در نفس ما که اینجا نشسته‌ایم بیاید وجود ما چنان‌متلاشی خواهد شد که هر ذره‌اش به یک نیم کره سماوی پرتاب خواهد شد، یک مقدار از لطف پروردگار اگر بخواهد بر وجود ما نازل بشود آنچنان ما مضمحل و نابود خواهیم شد. چرا؟ چون وجود لایتناهی نمی‌تواند در وجود محدود تجلی پیدا کند بدون قید و بدون حدّ.

الان این نیروگاهی که در اینجا دارد هزار مگابایت، پانصد مگابایت، دو هزار مگابایت برق تولید می‌کند، تمام این شبکه‌هایی که در بین شهری می‌رود شبکه‌های سیصد هزار ولتی را یک دفعه وصل کنید به این چراغ، چه می‌شود؟ آنچنان منفجر می‌شود که شما نمی‌دانید کدام ذره‌اش کجا رفت. این سیصد هزار ولت باید بیاید در یک مخازنی بعد در آنجا کسر بشود خازن‌های آنها را هِی کم کنند به شصت هزار ولت به شش هزار ولت، سه هزار ولت، بعد اینجا می‌شود دویست و بیست ولت. اینها دویست و بیست ولت را می‌توانند تحمل کنند، ولی ما همان دویست و بیست ولت را هم نمی‌توانیم تحمل کنیم، دست بزنیم یک دفعه می‌شویم ذغال.

ما رفته بودیم در یکی از این نیروگاه‌ها بازدید کرده بودیم، داشتیم نگاه می‌کردیم، جلوی اینها پنجره مشبکی بود، بعد آن شخص راهنما می‌گفت اگر شما انگشتتان را از این شبکه به داخل فرو کنید به هیچی هم تماس نگرفته‌ها، همین که شما انگشتتان را داخل کنید یک دفعه می‌شوید ذغال، نه با سیمی تماس گرفتید. چرا؟ آن فرکانس و تشعشعی که الان دارد از این جریان متصاعد می‌شود را ما نمی‌توانیم تحمل کنیم، ولی همین دویست و بیست ولت را می‌آورند بوسیله ادبتور و خازن‌هایی کم می‌کنند به ده ولت به پنج ولت تبدیل می‌کنند،

شما دست می‌زنید طوری نیست. بیست ولت، یک خورده می‌لرزید. طوری نیست.

آن علم پروردگار اگر بدون خازن و بدون یک معدّلی که بتواند کیفیت علم را بالانس کند در میان افراد، هر کدام بر طبق نفس و بر طبق موقعیت، در عرض یک ثانیه اگر انسان نمیرد قطعاً دیوانه خواهد شد، بی‌بُروبرگرد دیوانه خواهد شد. برای خیلی‌ها این مسائل اتّفاق افتاده است تازه چیزی نبوده. آن لطف الهی، آن قهر الهی، آن محبت الهی، آن فیض الهی، تمام اینها آن نور و مجلایی که از ناحیه، پروردگار می‌آید و در قلب انسان، ولی این را هم بدانید: انسان به یک رتبه‌ای می‌رسد و به یک مقامی می‌رسد، این شخصی که یک ثانیه را نمی‌تواند تحمل بکند و یک لحظه را نمی‌تواند تحمل کند، به جایی می‌رسد که خدا درباره او می‌فرماید: لایسعنی عرضی و لاسمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن بی؛[1] نه زمین و نه آسمان هیچ‌کدام نمی‌توانند آن تجلی مرا تحمل بکنند ولیکن قلب عبد مؤمن من می‌تواند تجلی من را قبول کند. یعنی قابلیت برای سیصد هزار ولت را پیدا می‌کند، اینکه پنجاه ولت بزنیم پرت می‌شود، صد ولت بزنیم پرت می‌شود. بعد می‌تواند سیصد هزار ولت را پیغمبر **اللّهم انی اسئلك بالتجلّی الاعظم**[2] یادتان نرود رفقا در شب بیست و هفت رجب این دعا را حتماً بخوانید که بزرگان در خواندن این دعا در آن شب راجع به پیغمبر اکرم بسیار تأکید داشتند. خدایا من تو را قسم می‌دهم به همان تجلی اعظم تجلی‌ای که دیگر بالاتر از آن نیست؛ یعنی خدا بالاتر از آن تجلی‌خلق نکرده، آن عبارت است از نفس پیغمبر. یعنی نفس پیغمبر چه بود که توانست آن سیصد هزار ولت را تحمل کند! **اللّهم انی اسئلك** یعنی تو را می‌خوانم، او را وسیله قرار می‌دهم برای اجابت خواست خودم و دعوات خودم، فی هذا لليل المعظم در این شب معظّم، ما را چه کنی، چه کنی، تا آن آخر دعا که در این زمینه مضامین عالیه‌ای است.

این نفس ولایت چیست؟ نفس ولایت امام علیه السّلام حکم آن خازن‌ها و معدّل را دارد که از آن نیروگاه آن برق را می‌گیرد به کارخانه‌ها، به کارگاه‌ها، به منازل، به ادارات، به تمام آن خصوصیات، به باطری‌ها، به آن لامپ یک شمعی، لامپ‌های یک واتی، به تمام آنها دارد می‌رساند، به ذرات دارد یکی یکی می‌رساند، به آن پشه می‌رسد، به آن موجود ریزی که دارد روی هوا می‌رود می‌رساند، این نفس امام علیه السّلام کار واسطه را دارد.

پس تا زمانی که اسماء و صفات کلیه پروردگار در عالم مظاهر جلوه‌گر بود نفس امام زمان علیه السّلام کاربرد داشت و دارد. این امام زمان علیه السّلام می‌گوید بخاطر اینکه من الان امام زمان شدم و یک هیمنه و

---

[1] عوالی اللئالی، ج ٤ ص ٧

[2] بلدالامین، شیخ کفعمی ص ١٨٢

هیبت و بزرگی و جلال و عظمتی از من در میان شما هست حرف من را گوش ندهید، اگر بخاطر این حرفم را گوش دادی حرفم را گوش نداده‌ای. من امام زمانی هستم که بود و نبودم برای شما باید یکسان باشد، زندان و غیر زندانم باید برای شما یکسان باشد، نه اینکه موسی بن جعفر تا وقتی‌که در مدینه بود می‌رفتند می‌گفتند السلام علیک یابن رسول اللَه، همین که هارون گرفت و در زندان انداخت مردم یادشان برود! این فایده ندارد. دیگر موسی بن جعفر نیست. امام رضا علیه السّلام تا وقتی‌که در مدینه بود بلند می‌شدند می‌رفتند السلام علیک می‌گفتند، تعظیم می‌کردند، حرف امام رضا را هم گوش می‌دادند، اما همین که حضرت از مدینه رفت بیرون یک کسی آمد یک خبر آورد که حضرت این‌طور می‌گوید، حالا ببینیم، باشد، بسیار خب انجام می‌دهیم. این فایده ندارد.

امام زمانی که بیاید و با انسان صحبت بکند و در قبال انسان قرار بگیرد و انسان تحت تأثیر احساسات و عواطف و تخیلات و توهمات مطلب او را بپذیرد نه اینکه امام را چون امام است بگیرد و بپذیرد. الان هم در زمان غیبت مگر از امام زمان چیزی کم شده؟ مگر از شخصیت امام علیه السّلام چیزی کم شده؟ مگر حتماً امام زمان باید ظهور کند تا اینکه ما مطالب او را بپذیریم؟ مگر حتماً به انسان باید وقت ملاقات خاص بدهد تا اینکه انسان بپذیرد؟ ما رفتیم امام به ما وقت ملاقات داد به شما نداده؟ خب چی گفت؟ حالا یه چیزی گفته ما برای خودمان، این فایده ندارد این گوش دادن نیست، نتیجه‌ای ندارد.

این می‌شود تحت هیمنه و شخصیت امام زمان قرار گرفتن، نه اطاعت کردن. گرچه شما از امام قبول می‌کنید، ولی این کم است. گرچه ما می‌پذیریم چون امام گفته و از غیر امام نمی‌پذیریم. درست است. اگر کسی غیر از امام به ما مطالبی را بگوید ردّ می‌کنیم قبول نمی‌کنیم و اگر امام زمان علیه السّلام بفرماید، امام رضا علیه‌السّلام بفرماید، امام حسن علیه السّلام بفرماید ما می‌پذیریم چون امام حسن است، ولی باز این کم است بالاتر از این هم هست. آن چیست؟ آن است که انسان حق را از امام ادراک بکند بدنبالش برود ولو امام هم به او چیزی نگفته باشد، این درست است، این می‌شود سلوک عقلانی. آنچه را انسان از امام بیابد باید بپذیرد، آنچه از امام تراوش کند انسان باید آن را بپذیرد، اصلًا بلکه امام به انسان ملاقات ندهد، بگوید آقا می‌خواهیم بیاییم فقط پنج دقیقه مزاحم بشویم، بنده اصلًا وقت ندارم، نداری که نداری، چه اشکالی دارد؟ حالا چون به ما وقت نمی‌دهد کم لطف است؟ امام علیه السّلام به ما کم لطف شده که دیگر به ما وقت نمی‌دهد؟ دیگر تلفن‌ها را برنمی‌دارد؟ حالا امام زمان تلفن که ندارد، مثل ما گرفتار نیست صبح تا شب زینگ زینگ، نه، الحمدلله، این یکی را قسم می‌خورم که امام زمان در خانه‌اش تلفن ندارد و از شَرّ این یک قلم جنس راحت است. واقعاً شَرّی است، واقعاً این تلفن هم شده شَر، بدتر از آن، این موبایل‌هایی است که درآمده، آن دیگر اشرّ است. چیست این موبایل؟ هر کی با خودش راه می‌اندازد، قر قر بابا اینها را بگذارید در خانه‌هایتان، چیه این؟ دو دقیقه

فکر راحت، آرامش، طمأنینه، سکونت. بابا قبلًا موبایل نبود ما هم راحت برای خودمان می‌گشتیم، قبلًا تلفن نبود. مرحوم آقا وقتی‌که آن منزل را آمدند ساختند سیم کش آمده بود می‌خواست سیم تلفن را وصل کند ایشان فرمودند اصلًا من سیم تلفن نمی‌خواهم در خانه باشد، البته بعد مجبور شدند و آوردند. در همان موقع من طفل بودم، شش سالم بود یادم است این جمله ایشان را که من اصلًا نمی‌خواهم در منزلم سیم باشد حالا وصل بشود یا نشود یک مطلب دیگر است، ولی بالاخره زمانه اقتضا می‌کند، ولی دیگر انسان با دست خودش، خودش توی چاه نیندازد.

حالا راجع به این قضیه هم در ضمن صحبت‌هایمان بعداً مطالبی خواهد آمد، فعلًا پیش درآمدش را گفتم تا خیلی وحشت نکنید، یک زمینه‌ای به شما داده باشم. درست است موبایل یک وسیله خوبی است ولی نه اینکه حتماً همیشه روشن باشد. نه یک مدتی انسان خاموش می‌کند، می‌خواهد استراحت کند، کسی با او ارتباط نداشته باشد، می‌خواهد به وضع خودش برسد، دلیل ندارد که هر چیزی از آن طرف آمد انسان دوتا هم بگذارد روی آن و خودش را مبتلا کند. نه، اینها برای افرادی است که دنبال این مسائل نیستند و می‌خواهند زندگی خودشان را به هر نحوی بگذرانند برای آنها درست شده برای ما نیست، ما باید استفاده بهتر را بکنیم.

مرحوم قاضی می‌فرمودند که سالک باید از وسایلی که دنیا در اختیارش می‌گذارد بهترین استفاده را بکند. نه اینکه موبایلش را بگذارد کنار سجاده نماز تا آن کسی را که زنگ می‌زند بفهمد کیست و ببیند شماره‌اش افتاده یا نیفتاده! این سالک نیست، یا نه اینکه وقتی می‌آیند با آدم حرف می‌زنند، دارند از انسان سؤال و مطالب اعتقادی می‌پرسند، هی یکی یکی از جیبشان صدای دلنگ دولونگ درآید، اینها طریقه و آداب معاشرت نیست. باید انسان از این وسائل به بهترین نحو و به بهترین کیفیت استفاده بکند تا بتواند غالب باشد بر شرایط، نه اینکه مغلوب باشد. مغلوب بودن، از دست دادن فرصت‌هاست، انسان فرصت‌ها را از دست می‌دهد.

امام زمان علیه السّلام که یک همچنین خصوصیتی را دارد می‌فرماید به حرف من فقط در وقتی‌که پیش شما هستم نباید توجه کنید، من غیبت و حضور ندارم، من زندان و در کنار شما بودن ندارم. موسی بن جعفر علیهما السّلام را چهار سال در زندان کردند، آن چهار سال حضرت از امامت افتاد؟ نه، امام بود. بر همه عالم وجود والی و حاکم بود، واسطه فیض پروردگار بود، در غل و زنجیر بود به اندازه سرسوزنی کار ولایی او تا وقتی‌که در بیرون در کنار زن و بچّه‌اش بود فرق نکرد، سر سوزنی تفاوت نداشت، زیر شکنجه هارون بود ولی به اندازه سر سوزنی فرق نکرد. ما سرمان درد می‌کند دیگر به رفیقمان نمی‌توانیم جواب بدهیم می‌گوییم برو دنبال کارت یک وقت دیگر.

او ولی است، او امام است، او واسطه فیض پروردگار است، او غل و زنجیر نمی‌فهمد. حضرت سجاد علیه السّلام را از کربلا در غل و زنجیر قرار دادند و بردند به کوفه از زیر دانه‌های زنجیر خون می‌آمد با این

وضع، بردند به کوفه، از کوفه بردند در شام و چند روز در شام، تازه آن موقع یزید گفت بیایید این غل و زنجیر را بردارند. در تمام این مدّت امام سجاد علیه السلام، امام بود، صاحب مقام ولایت کلی بود. ما داریم امام را با بقیه یکی مقایسه می‌کنیم! همان موقع تمام عالم وجود از دریچه نفس امام سجاد علیه السّلام داشت ارتزاق می‌شد. همان کسی که امام سجاد را سوار کرده و دارد می‌برد، همان شمر و اینها، از دریچه نفس امام سجاد ارتزاق می‌شوند و الّا یک نظر کند همه آنها پودراند، عدم‌اند، محواند، نیستی بر همه آنها حاکم است. یزید بر تخت نشسته امام سجاد را در غل و زنجیر می‌بیند خیال می‌کند اسیر است. آن کسی که چشم حقیقت داشته باشد می‌بیند تو در دست او اسیر هستی بدبخت، نه اینکه او اسیر تو است. آن بر ملائکه، بر جبرائیل، او بر عزرائیل امر و نهی می‌کند که جان این را بگیر و جان آن را نگیر، آن‌وقت تو خیال می‌کنی در دست تو اسیر است؟ او الان به جبرائیل دارد امر و نهی می‌کند که افاضه علوم را بر همه عالم بکند آن‌وقت تو خیال می‌کنی در دست او اسیر است؟! آقا! این است.

پس امام علیه السّلام یک حقیقت و یک ولایتی است که آن ولایت و آن حقیقت فقط در وقتی‌که در مرأی و منظر ماست جلوه ندارد. ما او را به این کیفیت می‌بینیم ولی خود ولایت امام علیه السّلام این مسائل را ندارد. پس بنابراین اینکه ما بیاییم و امام علیه السّلام را چون امام است و چون صاحب ولایت است و همچنین خصوصیاتی را در کتاب راجع به او گفته‌اند و وعاظ و منبری‌ها آمدند این مطالب را راجع به امام زمان گفتند، حالا ما بیاییم حرفش را بپذیریم این فایده ندارد. امام علیه السّلام در وجود انسان باید به نحوی باشد که الان که ما در اینجا نشسته‌ایم و در زمان غیبت حضرت هست و حضرت به حَسب ظاهر در میان ما نیست، به همان میزان ارزش در قلب ما داشته باشد که ما بیاییم احساس کنیم حضرت آمده در کنار ما نشسته است، به یکی از این پشتی‌ها هم تکیه داده است، فرق نکند، هیچ تفاوت نکند، به اندازه سر سوزنی تفاوت نکنند. آن موقع تازه ما به سُلوک عقلانی رسیده‌ایم. آن وقت است که دیگر مرتّباً احتیاج به تذکر نداریم، آن‌وقت است که دیگر احتیاج به این که حتماً یک کلامی را از یک بزرگی بشنویم نداریم، آن‌وقت است.

در زمان سابق، ما خودمان می‌رفتیم بعضی چیزها را می‌خواندیم، کارهایی برای خودمان می‌کردیم. مرحوم آقا می‌گفتند حالا این برای شما زود است. ولی ما روی علاقه خودمان علاوه بر آن دروس، یک چیزهای دیگری هم می‌خواندیم و به حساب خودمان مثلا مرحوم آقا نمی‌دانست. سنمان هم حدود بیست و سه، بیست و چهار بود. یک روز مرحوم آقا وارد اتاق ما شدند دیدند که من دارم راجع به اینها مطالعه می‌کنم. گفتند آقا جان من، این مطالب دیر نمی‌شود فعلًا شما به مطالب اهم بپردازید. من آنجا یک دفعه منفعل شدم و گفتم چشم آقا جان دیگر نمی‌خوانم. ولی همان موقع یک دفعه آقا ایستادند و گفتند این چشمی که گفتی برای چی گفتی؟ ببینید، من واقعاً چشم گفتم و دیگر نخواندم، تا چند سال بعد هم نخواندم، یک سری مطالعات خاصی بود.

گفتند این چشمی که گفتی برای چه گفتی؟ آیا مطلب مرا فهمیدی و چشم گفتی؟ یا اینکه چون من الان به تو گفتم؟ گفتم نه چون الان شما گفتید. گفتند فایده ندارد. گفتند من می‌خواهم تو به حرف من برسی نه اینکه چون من به تو گفتم. به حرف من برس، اگر به حرف من رسیدی البته من این را می‌گویم ایشان دیگر نگفتند، من دیگر مطلب را گرفتم و بعد رفتم روی آن فکر کردم و رسیدم به مسئله و چند سال ترک کردم چه من باشم در منزل یا نباشم، بیایم به اتاق تو سر زده در را باز کنم، هان ببینم داری چکار می‌کنی یا نه، که وقتی نیستم در خانه، تو می‌روی به کارت بپردازی، وقتی‌که آمدم جمع کنی بگذاری داخل کمد.

وقتی‌که به حرف باشد این‌جوری می‌شود دیگر. ولی نه، اگر انسان به آن مطلب برسد، به آن حقیقت برسد، دیگر وجود و عدم فرقی ندارد. این مکتب، مکتب اولیای الهی است. می‌گوید به من نگاه نکن که پدرت هستم، برو دنبال حرف من، برو دنبال مغزای مطلب، به دنبال مفهوم، آن مفهوم را بگیر. من در این دنیا باشم بگویم این کار را بکنید یا وقتی‌که سر به زمین گذاشتم هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید، بالای سر کسی نیست تذکر بدهد. یعنی مطالب آقا فقط مربوط به زمان حیات بود؟ اگر می‌خواستیم چیزی بنویسیم باید مواظب باشیم یک وقت از مشهد امر و نهی نرسد؟ یا نه، الان قضیه سخت‌تر و محکم‌تر است، تفاوتی نمی‌کند. ما باید مطالب را جدّی بگیریم و برای ما افراد فرق نکند.

در جنگ صفین، یک کسی دستش قطع شد آمد پیش امیرالمومنین، یا علی دستم قطع شده. حضرت دستش را برداشتند و کلماتی و عباراتی را خواندند و دستش وصل شد. گفت یا علی، چه خواندی؟ حضرت فرمودند: حمد خواندم، گفت حمد خواندی؟ فرمود نمی‌خواهی، پس می‌گیرم. طفلی دستش افتاد. مگر حمد چیست؟ آسان می‌گیری؟ بی‌اعتنایی می‌کنی؟ نمی‌خواهی پس می‌گیرم. و بعد هرچه داد زد حضرت فرمود نه دیگر فایده‌ای ندارد برو.

حمد، حمد است، هیچ فرق نمی‌کند. حالا می‌گویند برو به مریض حمد بخوان، می‌گوید حالا یک چیز دیگری نیست، مثل اینکه حتماً باید یک جار و جمبل و از این چیزهایی که مارگیرها و از جعبه درمی‌آورند و یک چیزهایی که کسی نمی‌فهمد از آنها باید باشد، در حالتی که تأثیر تمام این مطالب به واسطه اسراری است‌که در سوره حمد است، تمام این مطالب. آنچه که در عالم، لباس عافیت و صحت می‌پوشد به واسطه اسراری است که در سوره حمد است، کسی خبر ندارند. الحمدلله رب العالمین ... تا آخر، نه این‌جور نیست. آسان نمی‌شود گرفت. باید انسان به آنچه را که می‌گوید و به آنچه را که می‌شنود به عنوان یک مفهوم کلی عمل کند، اگر کرد حرکت می‌کند و اگر نکرد در همان حیطه می‌ماند. ممکن است حالاتی پیدا بکند، ممکن است بعضی از مسائل برایش روشن بشود، ولی اینها عمقی نیست.

آن مسائلی که بعد از فوت مرحوم آقا اتّفاق افتاد تمام اینها به خاطر این بود که افراد مطالب را از مرحوم

آقا به خاطر شخصیت مرحوم آقا می‌گرفتند! به خاطر این موقعیت و جلال و عظمت و این وضعیت و این جبروت می‌گرفتند. او هم وقتی می‌رود همه اینها را با خودش می‌برد، همه می‌رود در قبر، چه چیز می‌ماند برای این شخص؟ هیچ، وقتی‌که هیچ، آن موقع وقتی که باد می‌آید انسان را به هر طرف متمایل می‌کند.

ولی آن کسانی که به مسئله رسیده بودند، به آن مطالب رسیده بودند، به کیفیت مکتب ایشان وارد شده بودند، آن مطالب را به عمقش دریافته بودند. همان‌طوری که من در آن جلسه سوم بعد از فوت ایشان عرض کردم گفتم: رفقا، مرحوم پدر ما و استاد شما از دنیا رفته، خدا که از دنیا نرفته، چرا این‌قدر گریه می‌کنید؟ مرحوم پدر ما در قبر رفته، خدا که در قبر نرفته. این مال همین مسئله بود. من می‌خواستم به آنها این نکته را بگویم که آنچه را که پدر ما می‌گفت به خاطر شخصیت ظاهری‌اش نبود که ما می‌پذیرفتیم، به خاطر حقانیت مطالب او بود که ما می‌پذیرفتیم. همان حقانیت الان هم است، تغییری نکرده. یک جسمی بوده حرکت می‌کرده الان آن جسم بی‌جان شده گفته‌اند باید آن جسم را در زیر زمین بگذاریم، می‌گذاریم.

اگر مکلف نبودیم بر اینکه دفن کنیم خب همین‌طور به یک قسمی مومیایی می‌کردیم و کنار می‌گذاشتیم و می‌ماند، هر روز هم نگاه می‌کردیم و تعظیم می‌کردیم. آن کسی که می‌آید عکس مرحوم آقا را روی دیوارش می‌گذارد، هر روز صبح می‌آید پای ایشان را می‌بوسد و عصای ایشان را می‌بوسد بعد در مطالبش در این طرف و آن طرف برخلاف آنچه که ایشان گفته‌اند انجام می‌دهد و مطالبی را می‌گوید که ایشان صددرصد بدنش از این تعابیرها در آن عالم به لرزه درمی‌آید، آن کسی است که در تمام مدت عمر شخصیت‌پرستی کرده، نه مطلب‌پرستی، نه حقیقت‌پرستی، نه واقع‌پرستی.

وقتی‌که ایشان می‌گویند گفتن این تعبیر برای بعضی از افراد حرام است و اشکال دارد، آن‌وقت ما بلند می‌شویم همین‌طور می‌گوییم! وقتی‌که ایشان می‌گوید این عمل را انجام دادن خلاف است، آن‌وقت ما می‌آییم انجام می‌دهیم! وقتی‌که ایشان می‌گوید یک همچنین جملاتی را بکار بردن یک همچنین مسائلی را گفتن اشکال دارد، این فقط مربوط به زمان حیات خود ایشان هست؟! پس وقتی‌که ایشان دفن شدند باید وصیت می‌کردند کتاب‌های من را هم با من دفن کنید، چون ما این کتاب‌ها را نوشتیم تا زمانی که خودمان هستیم. وقتی ما رفتیم یک قلم بطلان و قرمز بر تمام مطالب معاد شناسی، امام شناسی، اللَه شناسی ... باید بر همه آنها کشیده بشود و همه آنها باید دفن بشود!

کلام ایشان این است که وقتی من دفن می‌شوم تازه اول این است که کتاب‌های ما زنده بشود، من رفتم زیر خاک ولی مطلب من با من زیر خاک نیامده، آن مطلب سر جای خودش محفوظ است. ما به این مطلب دقت نمی‌کنیم، کم دقت می‌کنیم، به آن توجه نداریم.

این نکته باید در میان ما یک قدری تقویت بشود، به این مسئله باید رفقا بیشتر توجه کنیم که سلوکی که

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید و به «عنوان» این مطالب را تذکر می‌دهد دیگر جایی برای اوصنی نیست. حالا یابن رسول اللَه یک چیز اضافه و خصوصی بفرمایید برای ما! نه، آنچه را که امام فرموده تمام است. گرچه مطالبی را که بعد حضرت ذکر می‌کنند، مطالب اساسی است و خواسته‌اند توضیح بیشتری بدهند و الّا همین مطالبی که در آنجا گفتند وَ اهرُب مِنَ الفُتیا هَرَبَکَ مِنَ الاسَد؛ از فتوی دادن بپرهیز همان‌طور که از شیر فرار می‌کنی. آیا این در مطالب گذشته حضرت نبوده؟ یکی از مصادیق آن مطالب کلی نبوده؟ غذا را به نحوی بخور که هنوز سیر نشده‌ای؛ یعنی بر تو سنگینی نکند. آیا در آن مطالب نبوده؟ آیا این مسائل در توضیحاتی که می‌دادیم نبوده؟ با مردم آنچنان معاشرت کن که کسی اگر به تو یک دشنام داد تو پاسخ خودش را به دشنام مده، به او بگو که اگر این مطلب را که گفتی در مورد من درست باشد از خدا بخواه که از من بگذرد، اگر غلط باشد من از خدا می‌خواهم که از تو بگذرد. آیا این مسائل نبوده؟ بوده، منتها حضرت دیگر توضیح بیشتری دادند و خصوصیات بیشتری را بیان کردند. و الّا اگر این جناب «عنوان» به آن مرتبه‌ای رسیده بود که می‌توانست در قلب خودش این معانی را بیشتر حفظ کند احتیاج به اوصنی مُجدّد به امام صادق نبود. ولی خدا پدرش را بیامرزد، این مطالب را گفت تا ما بیشتر به آن مطالب امام علیه السّلام رسیدیم. حالا هم ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد رفقا خواهند دید که در این مسائلی که امام علیه السّلام می‌فرمایند چه اسرار و رموزی نهفته است و چه مسایلی هست.

این مطلبی بود که خواستم در ابتدای ورود در کلمات بعدی امام صادق علیه السّلام به عنوان مقدمه خدمت رفقا عرض کرده باشم، ان‌شاءاللَه تتمه مطالب برای جلسه آینده.

نکته‌ای که الان در اینجا قابل توجه است، نسبت به ماه رجب هر سال ما یک مطالبی را خدمت رفقا عرض می‌کردیم، در جلسه قبل هم مطالبی عرض شد. بعد یک‌دفعه به نظرم رسید من آنچه را که بایدوشاید در مورد خصوصیات این ماه‌ها نگفتم و دقتی که باید نسبت به این مسئله داشته باشیم.

مرحوم آقا هر سال قبل از ورود در ماه رجب برای رفقایشان مطالبی را می‌فرمودند و این مسئله تا اواخر حیات ایشان هم باقی بود حتی در وقتی‌که در مشهد هم مشرف شده بودند مسائلی را تذکر می‌دادند و مسائل خیلی مهم و اساسی که آن استفاده‌ای را که بایدوشاید افراد در این مدت نُه ماه که از بعد ماه رمضان شروع می‌شود و در مراقبات خودشان هستند، در حالت توجه خودشان هستند، در این سه ماه آن مسائل نُه ماه به بار بنشیند و خصوصیات خودش را ظاهر کند و آثار خودش را ظاهر کند. در واقع می‌توانیم بگوییم که این سه‌اشهر مبارک رجب و شعبان و رمضان، این ماه‌های تثبیت مراقبات نه ماه گذشته است. لذا در این مسئله خیلی توجه می‌کردند و عبارت ایشان و بزرگان این بود که این سه ماه منت الهی است برای سالکان راه خدا که قرار داده، یعنی یکی از منت‌های عظیم پروردگار، منّت عظیم برای سلاک و مریدین طریق الی اللَه این است که خدای

متعال در این سه ماه عنایت خاصی را نسبت به بندگان دارد.

لذا خود رفقا هم این مسئله را متوجه می‌شوند که وقتی ماه رجب می‌آید می‌فهمند که حال و هوا تغییر می‌کند، اصلًا وضع تغییر کرده و خصوصیات تغییر کرده. البته الحمدلله به نظر می‌رسد این مسئله یک جنبه عمومی هم پیدا کرده یعنی افراد، خود مردم هم به طور وسیع مخصوصاً در ایران به این قضیه خیلی توجه دارند و همان حال و هوای آنها هم در فضا خیلی مؤثر است، همین اجتماعاتی که می‌شود، همین اعتکاف‌های که الان انجام می‌شود، همین روزه‌هایی که در این ماه گرفته می‌شود، اینها مسائل عادی نیست، این تأثیر معنوی خودش را در آن فضای کلی می‌گذارد، در این قضیه هیچ شکی نیست. الحمدلله این یکی از نعمت‌هایی است که خداوند نصیب ما کرده که مردم به‌طور کلی همه ما متوجه این مطالب تا حدودی شده‌ایم و به دنبال دست یافتن به این فرصت‌ها قرار گرفتیم.

راجع به خصوصیات ماه رجب خیلی بزرگان تأکید بسیار زیادی داشتند و حتی همان‌طوری که خدمت رفقا عرض شد، ماه رجب را بر ماه‌های شعبان و حتی رمضان از بعضی از جهات ترجیح دادند و سفارش بزرگان بر این بوده که روزانه به طور معمول این ادعیه ماه رجب خوانده شود. البته بهتر است که انسان با تأمل بخواند اگر مفاتیح و دعاهایی که ترجمه‌دار باشد برای افرادی که نسبت به زبان عربی یک قدری کمتر انس و مؤالفت دارند بهتر است و بهتر است که با طمأنینه باشد، به آن مطالبی که در این ادعیه است انسان توجّه کند. البته زیاد خواندن و اینکه انسان بدنبال این باشد که زیاد بخواند خیلی چندان تأثیری ندارد با تأمل باشد. یک دعا با تأمل باشد بهتر است از اینکه انسان چندتا پشت سر هم و تند بخواند. از زیاد خواندن کسی به جایی نمی‌رسد.

همین‌طور نسبت به لیلة الرغائب که اولین شب جمعه ماه مبارک رجب است خیلی تأکید شده و آنچه که من استفاده می‌کردم از کلمات بزرگان در یک همچنین شبی این بود که کسی که اعمال یک همچنین شبی را از دست بدهد آن سال را باخته است، این‌قدر روی اعمال شب رغائب تأکید شده. و توضیح هم نمی‌دهیم اینها در مفاتیح هست. بهتر است روز پنج شنبه انسان روزه بگیرد تا اینکه آمادگی پیدا بکند برای این اعمال.

روزه در ماه رجب هرچه انسان بیشتر بگیرد بهتر است و همین‌طور در ماه شعبان، این روزه انسان را آماده می‌کند. زیارت قبور معصومین علیهم السّلام یا امامزادگان یا بزرگان، اگر کسی در شهری است که امامزاده‌ای موجّه ندارد به زیارت بزرگان در هر شهری برود بسیار خوب است. کسانی که در طهران هستند حداقل هفته‌ای یک بار زیارت حضرت عبدالعظیم را نباید از دست بدهند و بدانند حضرت عبدالعظیم را در سابق بزرگان به نور طهران تعریف می‌کردند و در روایت امام هادی علیه السّلام است که فرمودند: **مَن زار**

عبدالعظیم بری کمن زارالحسین بکربلا[1] دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان. کسی که حضرت عبدالعظیم را زیارت کند و دستش به حضرت سیدالشّهدا نمی‌رسد، مانند این است که امام حسین را زیارت کرده. اتّفاقاً این مسئله عجیب است، بعضی از اهل باطن برای من نقل کرده‌اند که ما در زیارت حضرت عبدالعظیم آن حالتی را که در زیارت سیدالشّهدا است را مشاهده می‌کردیم، خیلی عجیب است.

ممکن است که در حضرت معصومه این خصوصیت نباشد با آن جلالت که شاید از حضرت عبدالعظیم هم بالاتر باشد ما که در مقام آنها نیستیم، ولی حالا چه خصوصیتی راجع به حضرت عبدالعظیم است نمی‌دانم. حالا حضرت معصومه جای خود را دارد شاید ایشان آن‌قدر به عظمت و مقام رسیده‌اند که خودشان برای خودشان جای خود را دارند. ولی راجع به کسانی که در طهران هستند و اینها نزدیک هستند و راهی نیست مثلًا دو فرسخ، حداقل هفته‌ای یک بار را رفقا فراموش نکنند و این زیارت بزرگان یک آثاری را در انسان مِن حیث لایشعر بوجود می‌آورد که انسان را برای ادامه مسیر امداد می‌کند. باطری انسان را شارژ می‌کند، نفس انسان را نسبت به آن مسیر حرکت می‌دهد، آن حرکت انسان را نسبت به راهی که دارد تقویت می‌کند، تسریع می‌کند، موانع را برمی‌دارد، کسالت و سردی را از وجود انسان کنار می‌زند، شوق و رغبت را به واسطه افاضه نفوس این مشاهد مشرفه در انسان زیاد می‌کند، وقتی‌که آن شوق زیاد بشود طبعاً تعلقات دیگر بیرون خواهد رفت، یا کسانی که در قم هستند زیارت حضرت معصومه و قبور بزرگان، یا در مشهد زیارت امام رضا علیه‌السّلام.

در آن زمان من یادم هست که مرحوم آقا هر روز یا روزی یک مرتبه به زیارت حضرت مشرف می‌شدند با آن وضعیتشان و با آن کسالتی که داشتند که ناراحتی‌های دیسک و کمر این چیزها بود. پیاده هم می‌رفتند ایشان با ماشین نمی‌رفتند و می‌فرمودند زیارت امام رضا را نباید انسان با ماشین برود، با پای پیاده انسان باید حرکت کند، این اهانت است که انسان وقتی می‌خواهد به زیارت حضرت مشرف بشود سوار ماشین شود کنار حرم هم پیاده بشود. حالا یک وقتی مسیر خیلی بعید است انسان خوب است بیاید تا نزدیک‌های حرم با یک مقداری فاصله از ماشین پیاده بشود و بقیه را پیاده بیاید. اینها همه آداب است، رعایت این مسائل همه ادبی است که انسان نسبت به این ساحت مقدسه اعمال می‌کند و طبعاً فایده‌اش هم بیشتر است.

راجع به زیارت امام رضا علیه السّلام مرحوم آقا می‌فرمودند اگر کسی از آن طرف نیمکره ارض به زیارت امام علیه السّلام بر روی یخ سینه‌خیز بیاید کاری انجام نداده. اینها شوخی نمی‌کردند، اینها یک حقایقی بود که شوخی نمی‌کردند، در کتاب‌هایشان هم نوشته‌اند، زیارت حضرت در ماه رجب که چه خصوصیاتی

---

[1] لئالی الأخبار، ج ۳، ص ۱۶۰: و فیه عنه الرضا علیه السّلام أیضاً قال: من زار عبد العظیم الحسنی بالرّی کمن کان زار اباعبدالله علیه السّلام بکربلاء.

دارد. ما اتّفاقاً راجع به ائمّه نداریم آنچه را که راجع به امام رضا علیه السّلام هست، این تعبیر را من ندیدم‌راجع به غیر از امام رضا علیه السّلام که ثواب هزار حج و هزار عمره.

وقتی‌که عایشه از پیغمبر سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید ثواب یک حج و یک عمره مقبوله تازه، عمره مقبوله حتما یعنی عمره‌ای که آنها می‌روند حج و عمره‌های ما که مشخص است. بعد خیلی تعجب می‌کند، می‌گوید یک حج و یک عمره؟! عایشه است فهمش هم همین‌قدر است! حضرت می‌فرماید ده‌تا، بعد می‌گویند صدتا، بعد می‌گوید هزارتا، بعد آن می‌گوید هرچه ما بگوییم، پیامبر می‌گوید یک میلیون. بعد حضرت می‌فرماید این‌قدر ثواب دارد که نه ملائکه می‌توانند به حساب بیاورند، نه جن و انس. البته مراتب معرفت در این قضیه دخالت دارد.

رفقا راجع به این قضیه خیلی رعایت داشته باشند و یا اگر کسی در شهرستانی است که حتی امامزاده ندارد بزرگی در آنجا دفن است انسان برود به زیارت آنها. بهتر است در بین‌الطلوعین، در صبح پنج شنبه باشد که آن فایده‌اش بیشتر است و انسان همان مطالبی را که خود ایشان در کتابشان راجع به کیفیت زیارت اهل قبور گفتند آنها را رعایت کند. روزه گرفتن خیلی خوب است.

انسان کمتر صحبت کند، این صحبت کردن آثار عبادت و توجه انسان را از بین خواهد برد. ولو اینکه انسان حرف‌های عادی هم بزند از بین می‌برد. انسان در این سه ماه کمتر صحبت کند تا ضرورت پیدا نکرد. حالا نمی‌گوییم مثل مربای آلو که اصلًا نشود نگاهش کرد و همیشه اخمش را در هم بکند، نه، بخندد. ما قائل به اخم و تخم و اینها نیستیم. ولکن هی نشستن و حرف زدن و هی از این طرف و آن طرف نفت گران شد، بنزین ارزان شد. اینها حرف‌هایی است که ما باید بگذاریم برای افراد دیگر، به قول مرحوم آقا خدا هر کسی را برای یک کاری خلق کرده، آن کاری که دیگران متصدی‌اش هستند و به خوبی هم از عهده برمی‌آیند ما دخالت نکنیم. کار را به آنها بسپریم که خود آنها با تمام توان به این مطالب بپردازند. ما هم بیاییم سر کارخودمان و مشاغل و بیچارگی‌هایی که خودمان داریم.

به بیچارگی‌هایمان برسیم، به دردهای بی‌درمانمان برسیم، به آن چیزهایی که جای دیگر درمان نمی‌شود برسیم. برای مطالبی که همه جا نقل می‌شود خدا افرادی را خلق کرده و آنها هم به آن مطالب می‌پردازند و رفع نگرانی از ما هم می‌کنند.

کمتر صحبت کنیم، فکرمان را بیشتر به این طرف و آن طرف نبریم، قضایا و مسائل روزمره را در ذهن خودمان راه ندهیم، نفس خودمان را به دنبال مسائل و حوادثی که این طرف دنیا و آن طرف دنیا اتّفاق می‌افتد نبریم، هی این مطالب و اخباری که آنجا زلزله شد و آنجا آسمان آمد و آنجا صاعقه شد، آنجا بارقه شد. اینها برای ما دردی را دوا نمی‌کند که هیچ، باعث توقف ما هم خواهد شد و ما بدانیم که از پرداختن به این مسائل

مشکل و گره‌ای را حل نمی‌کنیم. پس بهتر این است که به مطالب خود بپردازیم، ذهنیت خود را نسبت به برادران ایمانی تصحیح کنیم، نسبت به افراد تصحیح کنیم، اگر مطلبی هست برویم و مطلب را توضیح بدهیم، حلالیت بطلبیم. اگر یک مسئله‌ای در بین افراد هست درصدد رفع آن بربیاییم. در مسئله صله رحم چقدر توضیح داده شده که انسان به خصوص در این سه ماه باید به ارحام سر بزند و باید نسبت به رفع حوائج آنها قیام کند و باید باعث خشنودی دل مؤمن بشود که اینها همه باهم دست به دست هم می‌دهند و انسان را در رسیدن به مطلوب نگه می‌دارند.

علی‌کل‌حال آخرین جمله اینکه مهم‌ترین چیزی که برای انسان در این سه ماه توصیه شده است عبارت از این است که انسان ذهن خود را از خطورات و از مسائل پاک کند، نگذارد هر چیزی به ذهنش بیاید یا هی خطور بیاید، یا اگر خطوری می‌آید نگذارد آنجا لانه کند و بایستد، زود از ذهن خودش دفع کند و آنها را رد کند تا اینکه نفس او بتواند قابلیت برای انواری را که از عالم ملکوت می‌آید، که با وجود خطورات و ذهنیات دیگر جایی برای آنها نیست ذهن خود را آماده کند.

امیدواریم که خداوند توفیق ادراک هرچه بهتر و بیشتر فیوضات خودش را به‌طور عامه و به‌طور خاصه در این سه ماه قسمت همه ما بگرداند، ما را مشمول عنایت خاصه صاحب مقام ولایت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد